

## زبان‌شناسی شناختی

دکتر محمد راسخ‌مهند

(استادیار دانشگاه بوعلی‌سینا، همدان)



### ۱ مقدمه

زبان‌شناسان شناخت‌گرا، مانند همهٔ زبان‌شناسان، زبان را به عنوان موضوع علم خود مطالعه می‌کنند و سعی در توصیف نظام و نقش زبان دارند، اما یکی از دلایل مهم آنها در مطالعهٔ زبان از این فرض ناشی می‌شود که زبان الگوهای اندیشه را منعکس می‌کند (کرافت و کروزر ۲۰۰۴). این زبان‌شناسان نیز ذهن را دارای بخشهایی می‌دانند، اما بر این باورند که رابطهٔ میان زبان، ادراک و تفکر بسیار نزدیک‌تر از آن است که در دیگر نظریه‌های زبان‌شناختی مطرح می‌شود (هیلفرتی ۲۰۰۱). در نتیجه، این فرض که ذهن دارای مؤلفه‌هایی است که کاملاً از همدیگر جدا هستند مورد تردید واقع می‌شود. یکی از مهمترین تفاوت‌های میان زبان‌شناختی شناختی و دیگر نظریه‌های زبان‌شناسی در این است که در این دیدگاه زبان ویژگی‌های بنیادی و اصلی ذهن انسان را منعکس می‌کند.

این مکتب تا حدود زیادی ریشه در مباحث زبانی مطرح در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میان معنی‌شناسان زایشی و طرفداران چامسکی دارد. دو تن از این افراد، یعنی جرج لیکاف و رونالد لانگاکر، در ادامه به این نتیجه رسیدند که نگرش در زبان‌شناسی باید در اساس تغییر کند. کتابهای لیکاف (۱۹۸۷) و لانگاکر (۱۹۸۷) دو اثری هستند که پایهٔ مکتب شناختی در آنها پی‌ریزی شده است. آنها، در کنار افرادی چون فیلمور، تالمی، فوکونیه، و سویستر به این نتیجه رسیدند که زبان‌شناسی نحومدار زایشی فاقد رویکردی معنی‌بنیاد است تا بتواند تواناییهای شناختی را

توصیف کند. در زبان‌شناسی زایشی نحو را از سایر حوزه‌های زبانی جدا می‌دانند و قواعد و اصول خاص حاکم بر آن را مطالعه می‌کنند، اما در دیدگاه شناختی تحقیقاتی انجام می‌گیرد که به رابطه زبان با حوزه‌های خارج از زبان نیز می‌پردازد، مانند اصول شناختی که خاص زبان نیست و به حوزه‌هایی مانند ادراک، مقوله‌سازی، و دیگر تواناییهای شناختی انسان برمی‌گردد. یکی از اصول بنیادی شناخت‌گرایی این است که معنی چنان بنیادی و مهم است که باید مهمترین موضوع مورد مطالعه در زبان باشد. در دیدگاه شناختی، برخلاف دیدگاهی که معنی‌شناسی را در معنای صدق و کذب یا ویژگیهای معنایی خلاصه می‌کند، ساخت معنایی این گونه به تصویر کشیده نمی‌شود. ماهیت معنی‌شناسی در این نظریه گشتالتی است و معادل تواناییهای شناختی مانند ادراک و طبقه‌بندی فرض می‌شود. در این نظریه زبان قوه‌ای شناختی و غیرمؤلفه‌ای فرض می‌شود که با فرایندهای شناختی دیگر در ارتباط است. تحلیل زبان به عنوان قوه‌ای غیرمستقل و غیرمؤلفه‌ای برخلاف دیدگاه دستوریان زایشی است که زبان را قوه‌ای مستقل از قوای دیگر ذهنی و در عین حال مؤلفه‌ای می‌دانند. شاید بتوان گفت زبان‌شناسی شناختی در مفاهیم زیر با دستور زایشی تعارض دارد و آنها را نمی‌پذیرد:

#### ۱. الف) فرضیه مستقل بودن نحو

ب) قواعد گشتاری و مفاهیم تابع آن مانند حرکت، اثر، مقوله تھی و غیره.

ج) ذاتی بودن ساختارهای دستوری

د) تعبیری بودن معنی

از آنجاکه این فرضیات بنیادهای دستور زایشی هستند می‌توان گفت این دو دیدگاه به طور مشخص در تقابل با همدیگر هستند. اما در مقایسه با آرای زبان‌شناسان نقش‌گرا، می‌توان گفت نقش‌گرایی و شناخت‌گرایی، با اینکه دارای تفاوتی هستند، اما تا حدودی به همدیگر نزدیک‌اند، چون هر دو نحله بر این باورند که مطالعه زبان با اشاره به حوزه‌های شناختی، تجربی و اجتماعی بهتر صورت می‌گیرد. زبان‌شناسی شناختی نیز مانند دیگر رویکردهای زبان‌شناسی در درون خود دارای تنوع است. البته این تنوع به اندازه تنوع در دستور زایشی نیست. به عنوان مثال فیلمور دیدگاههای خویش را با نام معنی‌شناسی قالبی<sup>۱</sup> شروع کرد و در ادامه به آرای او نام دستور ساختی<sup>۲</sup> داده‌اند. لیکاف نیز بیشترین مطالعات خویش را بر روی مباحث استعاره و مجاز متمرکز کرد. لانگاکر با دیدگاهی تحت عنوان دستور فضا<sup>۳</sup> آغاز کرد و رفته‌رفته بر دیدگاههای او نام دستور شناختی نهادند. تالمی

1. frame semantics    2. construction grammar    3. space grammar

و فوکونیه نیز نظریه‌های متفاوتی بیان داشته‌اند، اما این دیدگاهها دارای ویژگیهای مشترکی هستند و به همین دلیل آنها را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی قرار می‌دهند. یکی دیگر از ویژگیهای دستورشناختی چندبعدی بودن و تنوع موضوعات و تحقیقاتی است که در این حوزه انجام می‌شود. عمده مطالعات در زبان‌شناسی شناختی به معنی‌شناسی مربوط می‌شود، اما در کنار مطالعه معنی، به نحو و صرف نیز پرداخته شده است. همچنین مسائل مربوط به حوزه‌هایی مانند فراگیری زبان، واج‌شناسی و زبان‌شناسی تاریخی نیز مورد بررسی قرار گرفته است. البته با توجه به این تنوع، دو قاعده زیر محدوده این بررسیها را مشخص می‌سازند:

۲. الف) قاعده عمومیت که عنوان می‌کند تمام موارد مورد تحقیق به جنبه‌هایی از زبان مربوط می‌شود (لیکاف ۱۹۹۰)؛

ب) قاعده شناختی که عنوان می‌کند نتایج حاصل از تحقیقات باید در علوم شناختی دیگر نیز کاربرد داشته باشد (گیبس ۱۹۹۶؛ لیکاف ۱۹۹۰).

در واقع قاعده عمومیت به روش شناختی شناخت‌گرایان مرتبط می‌شود و تمام جنبه‌های زبان را به یک اندازه دارای اهمیت می‌داند و معتقد است نباید فقط نحو را به عنوان بخش اصلی تلقی کرد. اما قاعده شناختی که دارای اهمیت بسیاری است زبان‌شناسی را در حیطه علوم شناختی قرار می‌دهد و به بررسی ریاضی‌وار آن خرده می‌گیرد.

زبان قطعاً ابزاری برای ارتباط است و این ویژگی در دیدگاه شناختی مورد غفلت واقع نشده است. به همین دلیل می‌توان زبان‌شناسی شناختی را در ارتباطی تنگاتنگ با زبان‌شناسی نقش‌گرا دانست. در دیدگاه شناخت‌گرا مفاهیم انتزاعی مطرح در دیدگاه صورت‌گرایان جایی ندارند. به همین دلیل این دیدگاه در مقایسه با دیدگاههای دیگر دارای جایگاه خاصی است. این نظریه مانند برخی نظریه‌های زایشی غیراز چامسکی، نظیر دستور واژی-نقشی و دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته (دبیرمقدم ۱۳۸۳)، به وجودگشتار در نحو قائل نیست. این نظریه در محدوده گسترده دستور زایشی قرار نمی‌گیرد، یعنی اگر نظریه‌هایی مانند دستور واژی-نقشی، دستور رابطه‌ای، دستور ساخت گروهی تعمیم‌یافته و نظریه بهینگی را در محدوده قلمرو دستور زایشی بدانیم، دستور شناختی از این قلمرو بیرون است. سه فرضیه مطرح در (۳) اصول بنیادی زبان‌شناسی شناختی را تشکیل می‌دهد (کرافت ۲۰۰۴):

۳. الف) زبان یک قوه شناختی مستقل از دیگر قوای شناختی نیست.

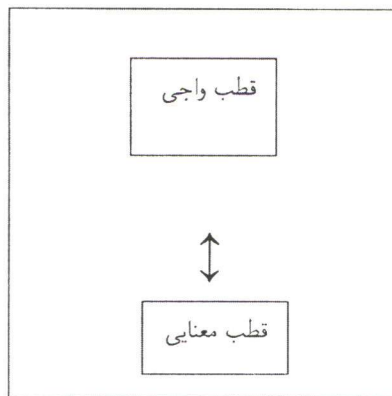
ب) دستور زبان به معنی مفهوم‌سازی است.

ج) دانش زبان حاصل استفاده و کاربرد زبان است.

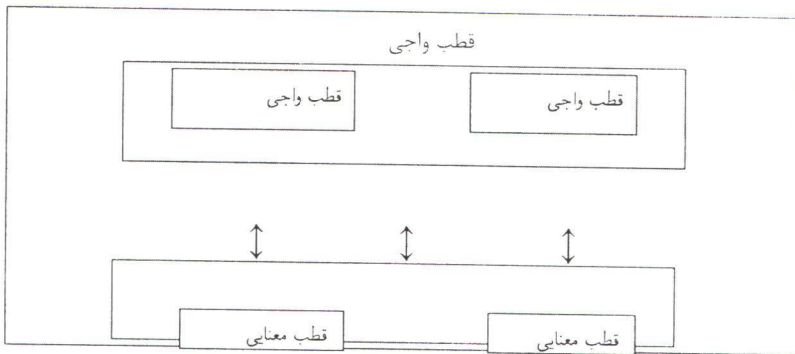
در واقع فرضیه (۳.الف) بر این نکته تأکید دارد که نمایش دانش زبانی مانند نمایش دیگر قوای ذهنی است و شیوه بهره‌گیری از این دانش متفاوت با شیوه استفاده از دیگر دانشهای شناختی بشری نیست. دانش زبانی، یعنی دانش معنی و صورت، در واقع ساختی مفهومی است. زبان‌شناسان شناختی عقیده دارند که نه تنها دانش معنایی، مفهومی است، بلکه دانش نحوی، صرفی، و واجی نیز بنیادی مفهومی دارند. شاید در نگاه اول این دیدگاه کمی عجیب بنماید، چون در هر صورت آوا واقعی فیزیکی است، اما باید این نکته را در نظر گرفت که آواها را باید درک کرد و تولید کرد، و این فرایندها نیازمند فعالیت ذهنی هستند. آواها و گفته‌ها درونداد و برونداد فرایندهای شناختی هستند که درک و تولید زبان را کنترل می‌کنند. فرضیه (۳.ب) بر این نکته تأکید دارد که فرایندهای شناختی حاکم بر کاربرد زبان، به ویژه تولید و انتقال معنی، در اساس شبیه دیگر تواناییهای شناختی هستند، یعنی سازمان‌بندی دانش زبانی با سازمان‌بندی دیگر دانشهای ذهنی، مانند استدلال، ادراک بصری و قوای حرکتی تفاوتی ندارد. فرضیه (۳.ج) به این معنی است که مقولات و ساختهای معنایی، نحوی، صرفی و واجی حاصل شناخت ما از کاربرد گفته‌ای خاص در بافتی خاص است، و مفاهیمی نیستند که از ابتدا وجود داشته باشند، بلکه حاصل تجربه زبانی ما هستند. در ادامه به بررسی برخی اصول مطرح در این مکتب می‌پردازیم.

## ۲ واحدهای نمادین

شاید یکی از مهمترین ویژگیهای دستور شناختی این است که دستور زبان را فهرستی از واحدهای نمادین<sup>۱</sup> می‌داند که در واقع حاصل ارتباط صورت و معنا هستند (لانگاکر ۱۹۸۷، ۱۹۹۰). بر



نمودار ۱. واحد نمادین ساده



نمودار ۲. واحد نمادین پیچیده

این اساس هر واحد نمادین دو قطب دارد، قطب واجی در یک طرف و قطب معنایی در طرف دیگر. طرح ساده‌ای از این مفهوم در نمودار (۱) آمده است.

در این توصیف از ساخت زبانی، معنا و صورت (ملفوظ یا مکتوب) از یکدیگر مستقل نیستند، بلکه کاملاً مرتبط با یکدیگرند. در نگاه اول این تصور از واحد نمادین بسیار شبیه به توصیف سوسور از نشانه زبانی به عنوان ارتباط میان دال و مدلول است، اما در دستور شناختی واحدهای نمادین محدود به واژه‌ها، یا نشانه از دیدگاه سوسور نیستند، و در عین حال که آن را هم در برمی‌گیرند، شامل مقولات بزرگتر یا کوچکتر از واژه نیز می‌شوند. در واقع از آنجا که در دستور شناختی نحو، صرف و واژگان مستقل نیستند، آنها را طیفی از ساختارهای نمادین فرض می‌کنند که ساختهای آوائی و معنایی را به همدیگر متصل می‌کنند. واحدهای نمادین «واحدهایی از زبان» هستند که می‌توانند بخشهای معنی‌دار کوچکتر از واژه (مانند نل در نامرد)، واژه (مانند گربه، دیروز، دوید) یا زنجیره‌ای از واژه‌ها (مانند گربه دیروز می‌دوید) باشند. این واحدهای نمادین صورتهایی دارند که می‌توانند ملفوظ، مکتوب یا اشاره‌ای باشند. نمودار (۲) موردی را نشان می‌دهد که واحد نمادین پیچیده‌تر از نمودار (۱) است.

در بسیاری از نظریه‌های زبان‌شناسی معنی را مفهومی بخش‌پذیر<sup>۱</sup> می‌دانند، به این معنی که مثلاً یک جمله حاصل جمع معنایی واژه‌های سازنده آن است. در دستور شناختی معنی را جمع‌پذیر نمی‌دانند. مثلاً اگر اصطلاح «کلاه سرکسی گذاشتن» را به معنی کسی را گول زدن در نظر بگیریم، نگرش بخش‌پذیر به معنی نمی‌تواند معنای درستی از این عبارت به دست دهد، چون معنای عبارت فوق برابر با حاصل جمع معنای واژه‌های آن نیست. البته شاید با دیدن این عبارت ادعا شود که

1. compositional

این عبارت در فارسی اصطلاح است و معنای بخش‌پذیر ندارد. اما زبان‌شناسان شناخت‌گرا عنوان می‌کنند که این استدلال درستی نیست چون بخش‌پذیر نبودن معنا در عبارات غیراصطلاحی نیز وجود دارد. به عنوان نمونه جملهٔ (۴) را به نقل از هیلفرتی (۲۰۰۱) در نظر بگیرید.

#### 4. Nim Chimsky climbed down the tree while eating banana.

از لحاظ منطقی آوردن climbed با down قابل قبول نیست زیرا این دو کلمه حرکت در دو جهت مختلف را نشان می‌دهند. اما از آنجا که جملهٔ (۴) در انگلیسی قابل قبول است نشان می‌دهد معنای عبارت climbed down به صورت مجموع معنی دو بخش آن دریافت نمی‌شود، یعنی معنی کل آن حاصل جمع معنای دو عبارت تشکیل‌دهندهٔ آن نیست. مثال (۵) به روشن‌تر شدن بحث کمک می‌کند.

(۵) در ادامه هرازگاهی چند خانه دیده می‌شد.

معنایی که از این جمله به ذهن می‌رسد این است که در حالی که فردی در مسیری حرکت می‌کرده است گه‌گاه خانه‌ای در کنار راه می‌دیده است. اما مفهوم «حرکت کردن» از کجا به ذهن رسیده است؟ در هیچ بخشی از جمله این معنی به طور صریح بیان نشده است. در واقع این نوع درک معنی همان درک گشتالتی است که از کنار هم گذاشتن دو یا چند معنای مستقل، معنایی حاصل می‌شود که لزوماً برابر حاصل جمع معنای سازندهٔ آن نیست. پس درک این معنی از کل جمله حاصل شده است. به واقع قید زمان «هرازگاهی» باعث شده که مفهوم مکانی «حرکت کردن در یک مسیر» به ذهن برسد. پس نتیجه می‌گیریم درک معنای جملات غیراصطلاحی نیز لزوماً بخش‌پذیر نیست. حال جملات (۶) را در نظر بگیرید.

۶. الف) جراح من یک قصاب است.

ب) قصاب من یک جراح است.

مشخص است که معنای دو جملهٔ فوق با یکدیگر متفاوت است. در (۶.الف) منظور ماهر نبودن جراح است در حالی که در (۶.ب) منظور دقیق بودن قصاب است. حاصل جمع معنای عبارات سازندهٔ این دو جمله معنای کل جمله را نمی‌رساند. پس چیزی در ساخت نحوی جمله وجود دارد که در معنای حاصله دخیل است. این نکته در زبان‌شناختی شناختی دارای اهمیت است، چون نشان می‌دهد ساختار نحوی نیز دارای معنی است و در معنی کل جملات و عبارات تأثیر می‌گذارد. حال جملهٔ (۷) را در نظر بگیرید.

(۷) من هر جمعه ماشینم را می‌شویم.

هر خواننده‌ای با خواندن این جمله می‌داند که فرد قسمت بیرونی بدنه و احتمالاً لاستیکهای ماشین خود را می‌شوید، و مثلاً فرمان یا صندلیهای آن را نمی‌شوید، با اینکه در جمله این نکته به طور صریح عنوان نشده است. پس استفاده از مجاز، که در اینجا ذکر کل و اراده جزء است نیز می‌تواند به درک معنای غیربخش‌پذیر از جمله کمک کند. بحث مجاز در زبان‌شناسی شناختی بسیار عنوان شده است. با دقت در مثالهای (۴) تا (۷) به این نتیجه می‌رسیم که درک معنی در زبان بخش‌پذیر نیست.

حال به قطب معنایی در واحد نمادین بیشتر می‌پردازیم. در زبان‌شناسی شناختی این گونه عنوان می‌شود که پردازش بخش معنایی هر واحد نمادین نیازمند فعال کردن یک حوزه شناختی<sup>۱</sup> است. هر حوزه شناختی در واقع نمایش ذهنی از نحوه درک و طبقه‌بندی جهان است که می‌تواند بی‌نهایت باشد، یعنی مفاهیم تجربی، خیالی و حتی خرافی را در برگیرد. پس باید عنوان کرد که معنی در زبان‌شناسی شناختی به صورت دائرةالمعارف<sup>۲</sup> درک می‌شود نه فرهنگ‌وار<sup>۳</sup>. همچنین در این رویکرد تمایز قطعی و معنی‌داری میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی وجود ندارد، یعنی تمایز دانش زبانی و دانش جهانی قطعی نیست (لانگاکر ۱۹۸۷). برای درک معنای دائرةالمعارف‌وار دو مثال ذکر می‌شود. مثلاً واژه دوشنبه فقط وقتی دارای معنای مشخصی است که در حوزه شناختی هفته قرار گیرد و معنی آن به عنوان سومین روز هفته درک شود. یا معنی واژه زانو وقتی کاملاً مشخص است که آن را در حوزه شناختی پا قرار دهیم و قسمتی از آن را به این نام بنامیم. البته واژه زانو فقط در حوزه شناختی پا قرار نمی‌گیرد، بلکه در حوزه‌های شناختی دیگر نیز قرار می‌گیرد. مثلاً بر حسب توان حرکتی در حوزه شناختی حرکت، از حیث ویژگی ذاتی در حوزه شناختی ارتجاع‌پذیری و از حیث طبقه در حوزه شناختی مفصل قرار می‌گیرد. بنابراین درک معنای زانو نیازمند قرار دادن آن در حوزه‌های شناختی مختلف و درک معنای آنهاست.

برای درک بهتر این موضوع و این نکته که معنای کاربردی همیشه برابر با معنای فرهنگ‌وار نیست، جملات (۸) را در نظر بگیرید.

۸. الف) ماشین علی قرمز است.

ب) موهای علی قرمز است.

هر چند در این دو جمله قرمز به یک رنگ اشاره می‌کند و در حوزه شناختی رنگها قرار می‌گیرد، اما هر کسی می‌داند که انتظار نمی‌رود رنگ موهای علی به مانند رنگ ماشین او باشد. یعنی هر

1. cognitive domain    2. encyclopedic    3. dictionary meaning

چند در هر دو جمله از واژه قرمز استفاده شده، اما این دو قرمز با همدیگر برابر نیستند. مثلاً در جمله (۸.الف) رنگ قرمز رنگی مانند رنگ خون را به ذهن می‌رساند، اما در (۸.ب) بیشتر رنگی شبیه به رنگ خرمایی اما کمی پررنگ‌تر را می‌رساند. پس درک معنای درست هر واحد نمادین مستلزم درک معنای دائرةالمعارف‌وار آن است. البته موضوع حوزه شناختی در مباحث نحوی نیز کاربرد دارد. به عنوان مثال کاربرد حرف تعریف معرفه در انگلیسی در جمله (۹.الف) باعث دستوری شدن جمله و عدم استفاده از آن باعث نادستوری شدن جمله (۹.ب) شده است.

9. a) Harry bought a new computer the other day, but the hard disk was defective.

b) \* Harry bought a new computer the other day, but a hard disk was defective.

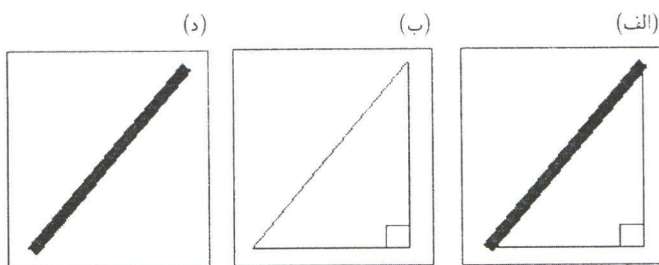
توجه زبان‌شناسان شناختی این است که وقتی یک حوزه شناختی کل، مانند یک کامپیوتر در جملات فوق، فعال می‌شود، اجزای تشکیل‌دهنده آن نیز فعال می‌شوند؛ به همین دلیل در جمله (۹.الف) کاربرد حرف تعریف معرفه با عبارت hard disk توجیه‌پذیر است، اما در (۹.ب) کاربرد حرف تعریف نکره با همین عبارت باعث نادستوری شدن جمله شده است. پس تا اینجا می‌توان خلاصه کرد که حوزه‌های شناختی بخش مهم و جدایی‌ناپذیر ساخت معنایی هستند و در درک معنای کلی عبارات و مباحث نحوی کاربرد دارند. در ادامه به رابطه حوزه‌های شناختی و سرنمون‌ها<sup>۱</sup> می‌پردازیم.

## ۲-۱ سرنمون‌ها و الگوهای شناختی

یکی از موضوعات مطرح در زبان‌شناسی شناختی این است که معنی‌شناسی نه تنها با حوزه‌های شناختی در ارتباط است، بلکه با فرایند مقوله‌بندی<sup>۲</sup> هم ارتباط دارد. بحث ماهیت دقیق مقوله‌های معنایی نقطه اختلاف میان زبان‌شناسان شناخت‌گرا و کسانی است که دیدگاه سنتی مقوله‌بندی را قبول دارند. بر طبق دیدگاه سنتی هر مقوله مانند ظرفی است که اعضایی که می‌خواهند درون این ظرف قرار بگیرند باید دارای برخی معیارها و ویژگیها باشند (هیلفرتی ۲۰۰۱)، و اگر عضوی شرایط لازم و کافی را نداشته باشد درون آن طبقه قرار نمی‌گیرد. در واقع داخل یک طبقه شدن در این دیدگاه درجه‌پذیر نیست و یک عضوی یا در طبقه‌ای جای دارد یا ندارد. اما در دیدگاه شناختی، به پیروی از روش (۱۹۷۷)، نظریه سرنمون مطرح است. این نظریه با داشتن شرایط لازم و کافی برای عضو شدن درون یک مقوله مخالف است. در این نظریه شباهتهای خانوادگی به عنوان معیاری

برای عضو یک مقوله شدن مطرح است. به طور مثال اگر واژه شکلات را در نظر بگیریم، تصویر ذهنی حاصل از آن اشاره به یک ماده غذایی دارای کاکائو، قهوه‌ای رنگ، شیرین و دارای شکلی خاص می‌کند. به عبارتی شرایط لازم و کافی برای اینکه چیزی را شکلات بنامیم این است که شرایط مذکور را دارا باشد. اما شکلاتهایی وجود دارند که لزوماً همه شرایط فوق را ندارند. مثلاً برخی شکلاتها تلخ‌مزه‌اند، برخی رنگی غیر از قهوه‌ای دارند، برخی داخل شیشه یا قوطی‌اند و شکل خاصی ندارند، و همه شکلاتها نیز از کاکائو ساخته نمی‌شوند، و اگر شرط ماده غذایی بودن را به عنوان شرط لازم و کافی مشترک بپذیریم، در آن صورت مواد غذایی بی‌شماری هستند که لزوماً شکلات نیستند. پس نمی‌توان حتی واژه‌ای مانند شکلات را بر اساس شرایط لازم و کافی تعریف کرد. اما نکته مشترک همه شکلاتها این است که دارای شباهتهای خانوادگی با همدیگر هستند.

نکته دیگری که در زبان‌شناسی شناختی مطرح است این است که برخلاف دیدگاه سنتی از مقوله‌بندی، همه اعضای داخل یک مقوله جایگاه یکسانی ندارند. بر طبق این استدلال برخی از اعضای یک مقوله دارای شرایطی هستند که نماینده بهتر آن مقوله محسوب می‌شوند، ولی برخی اعضای دیگر این‌گونه نیستند. به عبارتی برخی اعضا در مرکز و برخی در حاشیه مقوله قرار دارند. مثلاً در مورد مقوله پرده، شترمرغ و خفاش در حاشیه قرار دارند. یا برای نشان دادن اعداد فرد، عدد ۳ بیشتر به عنوان مثال به کار می‌رود تا عدد ۱۵۰. به عبارتی برخی اعضای درون مقوله نمونه بهتری هستند. در اینجا نکته‌ای را باید به خاطر سپرد و آن اینکه همیشه مرز میان اعضای تشکیل‌دهنده مقولات معین واقعی نیست. البته در مورد مقوله اعداد فرد قطعیت وجود دارد، اما اگر فرضاً مقوله bachelor به معنای مرد مجرد را در انگلیسی در نظر بگیریم، آیا احتمالاً پاپ ژان پل دوم هم در این مقوله قرار می‌گیرد؟ لیکاف (۱۹۷۵) عنوان می‌کند که اطلاق صفت مجرد به پاپ چندان معقول نیست. پس علاوه بر این مفاهیم درون مقوله، نوعی نگرش اجتماعی نیز در تعیین معنی مقوله مجرد دخالت دارد که احتمالاً پاپ را در بر نمی‌گیرد. از این بحث می‌توان به این نتیجه رسید که دید سنتی از مقوله‌بندی دارای نقایص زیادی است. البته باید به خاطر داشت سرنمون‌ها بخشی از دنیای واقعی نیستند و زائیده ذهن ما می‌باشند. همچنین ماحصل این بحث دلیل دیگری است بر این ادعا که معنی را باید دائرةالمعارف‌وار بررسی کرد تا همه این ویژگیها را در خود داشته باشد. همچنین هر واژه یا عبارتی، با هر درجه از پیچیدگی، معنای خود را با قرار دادن یک نما<sup>۱</sup> بر یک پایه<sup>۲</sup> به دست می‌آورد. طبق تعریف، پایه حوزه شناختی مرتبطی است که با ادای یک کلمه یا عبارت در ذهن ساخته می‌شود، اما نما بخش مشخصی درون پایه است که آن واژه یا عبارت مستقیماً به آن اشاره می‌کند. یعنی پایه بافتی برای ناماست. لانگاکر (۱۹۹۰) و فیلمور



نمودار ۳. نما و پایه در درک معنای عبارت ضلع روبروی زاویه قائمه

(۱۹۸۵) برای توضیح این مطلب از عبارت ضلع روبروی زاویهٔ قائمه استفاده کرده‌اند. بر این اساس برای درک معنای این عبارت فرد مثلث قائم‌الزاویه را در ذهن خود به عنوان پایه در نظر می‌گیرد تا معنای مشخص آن را درک کند. نمودار (۳) به نحوهٔ قرار دادن نما روی پایه اشاره می‌کند. البته باید در نظر داشت که برای درک معنای مثلث هم پایهٔ نمودارهای هندسی در ذهن تشکیل می‌شود. بر این اساس می‌توان دریافت که پایه در ایجاد معنی برای نما دارای چه اهمیتی است. در واقع بدون داشتن اطلاعات دایرة‌المعارف و آشنایی از واژه‌ها معنای مشخصی ندارند. همچنین باید در نظر داشت که نما بخشی از پایه است و از آن جدا نمی‌شود. به همین دلیل می‌توان گفت دانش زبانی و دانش جهانی نیز در هم تنیده‌اند و به سادگی نمی‌توان خط مرز مشخصی بین آنها کشید.

## ۲-۲ تصاویر جایگزین و شرایط صدق

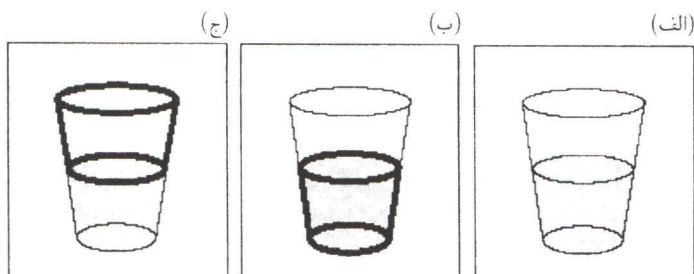
در این بخش به ویژگیهای مفهوم‌سازی در زبان‌شناسی شناختی بیشتر می‌پردازیم. لانگاکر به جای مفهوم‌سازی از اصطلاح تصویرسازی<sup>۱</sup> استفاده کرده است. این مفهوم به شیوه‌ای که ما موقعیتی را دریافت می‌کنیم یا آن را نمایش می‌دهیم اشاره دارد. طبق دیدگاه لانگاکر معنی معادل معنای صدق و کذب نیست، بلکه رابطه‌ای میان مفهوم‌سازی و درکی<sup>۲</sup> است که از آن مفهوم‌سازی به دست می‌آید. (لانگاکر ۱۹۹۳). برای بیان دلیل ناقص بودن معنی بر اساس صدق و کذب دو جملهٔ زیر می‌توانند راهگشا باشند.

۱۰. الف) نصف لیوان خالی است.

ب) نصف لیوان پر است.

این دو جمله به لحاظ معنایی متفاوت هستند، اما از دیدگاه معنی‌شناسی صدق و کذب هیچ

1. imagery 2. construal



نمودار ۴. درک متفاوت از یک مفهوم

امکانی وجود ندارد که اگر (الف. ۱۰) صادق باشد (ب. ۱۰) صادق نباشد، یعنی از این دو دیدگاه این دو جمله دارای معنای برابری هستند. اما از دید معنی‌شناسی شناختی تفاوت معنایی این دو جمله کاملاً مشخص است. از این حیث در مورد مفهومی مشترک دو نوع ادراک صورت پذیرفته است. به عبارت دیگر موقعیتی مساوی به دو صورت دیده شده است. برای درک این دو ادراک نمودار (۴) به صورت عینی آنها را نشان می‌دهد.

بر این اساس (الف. ۴) دیدگاه معنی‌شناسی صدق و کذب را نشان می‌دهد که در آن معنای دو جمله برابر فرض شده است. اما (ب. ۴) دو درک متفاوت از یک مفهوم را نشان می‌دهند که پایه معنی‌شناسی شناختی است. تصویر (ب. ۴) به درک جمله (الف. ۱۰) و تصویر (ج. ۴) به درک جمله (ب. ۱۰) اشاره دارد. همچنین از این بحث یک نکته نیز برمی‌آید و آن اینکه معنایی که در این دو جمله مورد بحث است در واقع معنای کاربردی است. به همین دلیل در زبان‌شناسی شناختی خط مرز قاطعی میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی وجود ندارد.

### ۳ درک معنایی و نحو

در رهیافتهای صورت‌گرا، مانند دستور زایشی، نحو و قواعد نحوی طوری به تصویر کشیده می‌شوند که انگار دخالتی در امر معنا ندارند و به قول لانگاکر (۱۹۹۱) نمادهایی خالی از معنا را جابه‌جا می‌کنند، اما در دیدگاه شناختی، نحو معنی‌دار است. یعنی نحو نیز طرحواره‌ای از واحدهای نمادین است. و همان‌گونه که در بخش (۲) مطرح شد واحدهای نمادین که اساس زبان در این دیدگاه هستند ارتباط میان دو قطب معنایی و واجی هستند. البته واحدهای نمادین نحو واحدهای نمادین دیگر مانند واژه، عبارت و بند را در کنار هم قرار می‌دهند و به آنها ترتیب خاصی می‌بخشند. در این دیدگاه نحو فقط شامل قواعدی نمی‌شود که ارتباط بخش معنا و آوا را فراهم می‌سازند، بلکه خود بخشی بینابینی

است که وجوه معنایی و آوایی دارد. در این بخش به وجه معنایی نحو می‌پردازیم. هدف اصلی این است که نشان دهیم ساخت نحوی یک عبارت یا جمله می‌تواند به نحوه درک ما از آن تأثیر بگذارد. اگر چنین مواردی وجود داشته باشد می‌توان به این نتیجه رسید که نحو نیز معنی‌دار است. در ادامه دو مورد از تأثیر نحو بر معنای جمله ذکر می‌شود که دلیلی برای اثبات ادعای شناخت‌گرایان است. در نحو صورت‌گرا، فاعل را به عنوان اولین گروه اسمی زیرگروه جمله تعریف می‌کنند، یعنی به فاعل فقط ویژگی‌های صوری و ساختاری نسبت می‌دهند. برای فاعل در این دیدگاه نقش مفهومی قائل نیستند. تاملین (۱۹۹۷) و فارست (۱۹۹۶) در بررسی‌های خود سعی کرده‌اند نشان دهند این دیدگاه نسبت به نقش فاعل درست نیست. فاعل، حداقل در انگلیسی، دارای نوعی برجستگی است که آن سازه را در کانون توجه قرار می‌دهد، و سازه‌های دیگر را دارای رده و نقش ثانویه می‌داند. برای درک بهتر موضوع، مثال‌های (۱۱) مفید هستند.

۱۱. الف) دوچرخه کنار موتور است.

ب) موتور کنار دوچرخه است.

آنچه مشخص است در هر دو این جملات یک وضعیت دیده می‌شود، اما در جمله (الف) فاعل «دوچرخه» است، کانون بحث متوجه آن است، اما در (ب) کانون بحث متوجه «موتور»، یعنی باز هم فاعل جمله می‌باشد. همان‌گونه که تالمی (۱۹۷۸) بیان کرده است این توازن میان ادراک و زبان را در جملات (۱۲) بهتر می‌توان مشاهده کرد.

۱۲. الف) دوچرخه کنار کلیساست.

ب) ؟؟ کلیسا کنار دوچرخه است.

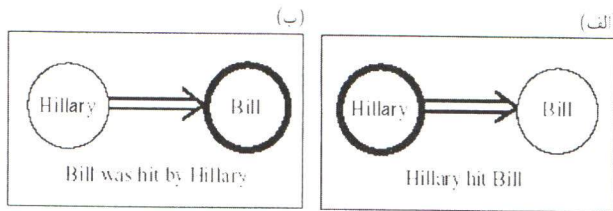
از آنجا که کلیسا مکانی ثابت است و جابه‌جا نمی‌شود، نسبتی که در جمله (الف) به کار رفته منطقی و درست است، اما نسبتی که در جمله (ب) مطرح است نادرست می‌نماید. پس می‌بینیم که یک ساخت نحوی، یعنی فاعل، بر ساخت و درک مفهومی تأثیر دارد. این ویژگی را می‌توان در تقابل جملات معلوم و مجهول نیز مشاهده کرد. دو جمله انگلیسی در (۱۳) برای این منظور ذکر شده‌اند.

13. a) Hillary hit Bill.

b) Bill was hit by Hillary.

تاملین (۱۹۹۷) نشان داده است که انتخاب فاعل در جملات معلوم و مجهول بر این اساس است که آیا توجه به عامل یا کنش‌پذیر<sup>۱</sup> است. اگر عامل به لحاظ ادراکی برجسته‌تر باشد، از جمله معلوم

1. patient



نمودار ۵. تفاوت مفهومی در جملات معلوم و مجهول

استفاده می‌شود و اگر کنش‌پذیر برجسته‌تر باشد، از جمله مجهول استفاده می‌شود. این نتایج نشان می‌دهد که فاعل در انگلیسی، سازه مورد توجه است و فقط نمی‌توان با تحلیل صوری نقش آن را مشخص کرد. نمودار (۵) تفاوت مفهومی جملات معلوم و مجهول را نشان می‌دهد.

#### ۴ نتیجه‌گیری

آنچه مسلم است بررسی دیدگاه نو و رشدیابنده شناختی در این مجال امکان‌پذیر نیست، اما سعی بر آن بود که مفاهیم بنیادی این نگرش را مطرح کنیم و کلیتی از آن به تصویر درآوریم. به عنوان جمع‌بندی می‌توان گفت در زبان‌شناسی شناختی معنی در زبان اصل است و مطالعه آن بر دیگر حوزه‌های زبان ارجحیت دارد. زبان به عنوان قوه‌ای شناختی در کنار دیگر قوای ذهنی مطرح است و اصول حاکم بر آن مانند اصول حاکم بر دیگر قوای شناختی است. واحد نمادین، با اقتباس از نشانه سوسوری، به عنوان واحد اصلی در زبان مطرح است. در جدول زیر سعی شده است تفاوت دیدگاه‌های شناختی و زایشی در مواجهه با برخی فرضیه‌ها به اختصار معرفی شود.

#### برخی تفاوت‌های زبان‌شناسی زایشی و زبان‌شناسی شناختی

فرض	دیدگاه زایشی	دیدگاه شناختی
الف) مؤلفگی	بله	خیر
ب) اعتقاد به بخش‌پذیری معنایی	بله	خیر
ج) تمایز میان معنی‌شناسی و کاربردشناسی	بله	خیر
د) پایبندی به معنی‌شناسی صدق و کذب	بله	خیر
ه) در نظر گرفتن نحو به عنوان ساختی خالی از معنا	بله	خیر
و) نحو بر مبنای اصول	بله	خیر
ز) نحو بنیاد بودن	بله	خیر

## کتابنامه

- Bates, E. & J. C. Goodman, 1997. "On the Inseparability of Grammar and the Lexicon: Evidence from Acquisition, Aphasia, and Real-Time Processing", *Language and Cognitive Processes*. 12(5/6), pp. 507-584.
- Chomsky, N., 1995. "Bare Phrase Structure", in G. Webelhuth (ed.), *Government and Binding Theory and the Minimalist Program*. Basil Blackwell, Oxford, pp. 383-439.
- Coleman, L. & P. Kay, 1981. "Prototype Semantics: The English Word lie", *Language*. 57(1), pp. 26-44.
- Croft, W., 1993. "The Role of Domains in the Interpretation of Metaphors and Metonymies", *Cognitive Linguistics*. 4(4), pp. 335-370.
- Croft, W., 1995. "Intonation Units and Grammatical Structure", *Linguistics*. 33(5), pp. 839-882.
- Croft, W., and D. Alan Cruse, 2004. *Cognitive Linguistics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fauconnier, G. & M. Turner, 1998. "Conceptual Integration Networks", *Cognitive Science*. 22(2), pp. 133-187.
- Fillmore, C. J., 1975. "An Alternative to Checklist Theories of Meaning", *Berkeley Linguistics Society*. 1, pp. 123-131.
- Fillmore, C. J., 1982. "Towards a Descriptive Framework for Spatial Deixis", in R. J. Jarvella & W. Klein (eds.), *Speech, Place, and Action: Studies in Deixis and Related Topics*. John Wiley & Sons, Chichester, pp. 31-59.
- Fillmore, C. J., 1985. "Frames and the Semantics of Understanding", *Quaderni di Semantica*. 6(2), pp. 222-254.
- Fillmore, C. J., 1988. "The Mechanisms of Construction Grammar", *Berkeley Linguistics Society*. 14, 35-55.
- Fillmore, C. J., 1989. "Grammatical Construction Theory and the Familiar Dichotomies", in R. Dietrich & C. F. Graumann (eds.), *Language Processing in Social Context*. Elsevier Science Publishers B. V. (North Holland), Amsterdam, pp. 17-38.
- Gibbs, R. W., 1996. "What's Cognitive about Cognitive Linguistics?", in E. H. Casad (ed.), *Cognitive Linguistics in the Redwoods: The Expansion of a New Paradigm in Linguistics*. Mouton de Gruyter, Berlin, pp. 27-53.
- Goldberg, A. E., 1995. *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. The University of Chicago Press, Chicago.
- Gruber, J. S., 1965. *Studies in Lexical Relations*. Ph. D. dissertation, Massachusetts Institute of Technology, Cambridge, MA (Distributed by MIT Working Papers in Linguistics, Cambridge, MA. Revised version published as part I of: *Lexical Structures in Syntax and Semantics*. North Holland, Amsterdam, 1976).

- Haiman, J., 1980. "Dictionaries and Encyclopedias", *Lingua*. 50, pp. 329-357.
- Harnad, S., 1990. "The Symbol Grounding Problem", *Physica*. D42, pp. 335-346. *Cognitive Linguistics: An Introductory Sketch* 48.
- Hilferty, J., 1997. "Mothers, Lies, and Bachelors: A Brief Reply to Wierzbicka (1990)", *Word*. 48(1), pp. 51-59.
- Hilferty, J., 2001. "Cognitive Linguistics: An Introductory Sketch", In: *La gramàtica i la semantica en l'estudi de la variaci* (Actes del 5è i 6è col·loqui lingüístics de la Universitat de Barcelona (CLUB-5, CLUB-6), Mercè Lorente, Nria Alturo, Emili Boix, Maria-Rosa Lloret i Lluís Payrat, pp. 189-250. Barcelona: PPU.
- Hudson, R., 1984. *Word Grammar*. Basil Blackwell, Oxford.
- Jackendoff, R., 1985. "Multiple Subcategorization and the -Criterion: The Case of Climb", *Natural Language and Linguistic Theory*. 3, pp. 271-295.
- Jackendoff, R., 1997. *The Architecture of the Language Faculty*. The MIT Press, Cambridge, MA.
- Johnson, M., 1987. *The Body in the Mind: The Bodily Basis of Meaning, Imagination, and Reason*. University of Chicago Press, Chicago.
- Johnson, M., 1991. "Knowing Through the Body", *Philosophical Psychology*. 4(1), pp. 3-18.
- Kay, P., 1997. *Words and the Grammar of Context*. CSLI Publications, Stanford, CA.
- Kay, P., & C. J. Fillmore, 1999. "Grammatical Constructions and Linguistic Generalizations: The What's X doing Y? Construction", *Language*. 75(1), pp. 1-33.
- Lakoff, G., 1987. *Women, Fire, and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*. University of Chicago Press, Chicago.
- Lakoff, G., 1991. "Cognitive Versus Generative Linguistics: How Commitments Influence Results", *Language and Communication*. 11(1-2), pp. 53-62.
- Lakoff, G., & M. Johnson, 1980. *Metaphors We Live By*. The University of Chicago Press, Chicago.
- Lakoff, G., & M. Turner, 1989. *More than Cool Reason: A Field Guide to Poetic Metaphor*. The University of Chicago Press, Chicago.
- Lakoff, R., 1987. *Foundations of Cognitive Grammar*, vol. I: *Theoretical Prerequisites*. Stanford University Press, Stanford, CA.
- Lakoff, R., 1991. *Foundations of Cognitive Grammar*, vol II: *Descriptive Application*. Stanford University Press, Stanford, CA.
- Newmeyer, F. J., 1986. *Linguistic Theory in America*. Academic Press, San Diego, 2<sup>nd</sup> ed. [1st ed., 1980].
- Pederson (eds.), *Language and Conceptualization*. Cambridge University Press, Cambridge, pp. 162-189.
- Rosch, E., 1977. "Human Categorization", In: N. Warren (ed.), *Studies in Cross-Cultural Psychology*. Vol. 1, Academic Press, New York, pp. 1-49.

- Talmy, L., 1978. "Figure and Ground in Complex Sentences", in Joseph H. Greenberg (ed.), *Universals of Human Language, vol. 4: Syntax*. Stanford University Press, Stanford, CA, pp. 625-649.
- Talmy, L., 1988. "The Relation of Grammar to Cognition", In Rudzka-Ostyn (1988), pp. 165-205.
- Taylor, J. R., 1989. *Linguistic Categorization: Prototypes in Linguistic Theory*. Clarendon Press, Oxford [2nd ed., 1995].
- Taylor, J. R., 1998. "Syntactic Constructions as Prototype Categories". in Tomasello (ed.) (1998), pp. 177-202.
- Tomlin, R. S., 1997. "Mapping Conceptual Representations into Linguistic Representations: The Role of Attention in Grammar", in J. Nuyts & E. *Cognitive Linguistics: An Introductory Sketch*.

دبیرمقدم، محمد، ۱۳۸۳. زبانشناسی نظری: پیدایش و تکوین دستور زایشی. ویرایش دوم. تهران، سمت.  
 صفوی، کورش، ۱۳۷۹. درآمدی بر معنی‌شناسی. تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.  
 صفوی، کورش، ۱۳۸۲. «بحثی درباره‌ی طرح‌های تصویری از دیدگاه معنی‌شناسی شناختی»، نامه فرهنگستان، ش ۲۱، ص ۶۵ تا ۸۵.

